

مارکسیسم ، آنارشیسم و امید به آینده مصاحبه نوام چامسکی با "روزنامه انقلاب سرخ و سیاه"

ژوئن ۲۰۰۴

برگردان ناهید جعفرپور

سؤال: آقای چامسکی ، شما اکنون سال های سال است که مدافع ایده آنارشیسم هستید. بسیاری پیشگفتاری را که شما در سال ۱۹۷۰ برای کتاب دانیل گویرنيس آنارشیست نوشتید، می شناسند. همچنین برای مثال در همین اواخر شما از فرصت استفاده نموده و در فیلم مانوفاکتورینگ کونسنت، مجددا توانائی آنارشیسم و ایده آنارشیستی را تاکید نموده اید. چه چیزی را در آنارشیسم این چنین جذاب می بینید؟

جواب: من از زمان نوجوانی ام احساس تمایل به آنارشیسم داشتم و از زمانی که به یکباره شروع نمودم بطور واقعی در باره جهان اندیشیدن ، از آن زمان تا کنون هیچ دلیل قانع کننده پیدا نموده ام که از عقاید آنزمانیم دست بردارم. به عقیده من کاملا مهم است که در هر جنبه زندگی آتوریتیه های موجود ، سلسله مراتب و ساختارهای تعیین شده از سوی قدرتمندان را کشف کرد و خیلی روشن تشریح نمود و سپس از خود سؤال کرد که آیا آنها لازمند؟ و اگر توجیهات بخصوصی برایشان وجود نداشت ، پس غیر قانونی می باشند و باید حذف شوند تا بدینوسیله بتوان فضای آزادی انسانها را گسترش داد. مضاف بر اینکه به این مقوله قدرت سیاسی، مالکیت و مدیریت، مناسبات میان مردان و زنان و همچنین کودکان و والدینشان و همچنین مسئولیت ما در قبال سرنوشت نسل آینده (که به اعتقاد من این امری بنیادی و اخلاقیست که پشت جنبش زیست محیطی نهفته است) و بسیاری دیگر اضافه می گردند. مطمئنا بدینوسیله نهاد های قدرتمندی که زور و کنترل را بکار می گیرند زیر سؤال خواهند رفت مثلا: دولت، زورگویان خصوصی که خود را در مقابل هیچ کس جوابگو نمی دانند و کسانی که بخش اعظمی از اقتصاد بومی و بین المللی را در کنترل خویش دارند و نهاد های مشابه دیگر و نه تنها همه اینها . دقیقا من همیشه این ها را بعنوان جوهره مبارزه آنارشیسم می شناسم: باور به اینکه صلاحیت وجود ساختارهای مستبدانه باید در ابتدا اثبات گردند و اگر اثبات نگردید، این ساختار ها می باید حذف گردند. بعضی مواقع این اثبات ممکن نیست. وقتی من با نوه هایم به گردش میروم و آنها در یک خیابان پر ترافیک می دوند، نه تنها من از قدرت نفوذم بلکه از قدرت فیزیکی ام استفاده می نمایم تا جلوی آنان را بگیرم. حتی آدم باید این را هم زیر سؤال ببرد . اما من فکر می کنم که حرکتی را که من در اینجا انجام میدهم اصلا قابل توجیه نخواهد بود. از آنجا که زندگی انسانی بسیار پیچیده است مطمئنا موارد دیگری هم وجود دارند. ما اطلاعات بسیار کمی از ذات انسانها و یا ذات اجتماع داریم و ادعا های تجملا نه حتی اگر طور دیگری هم باشند در مجموع بیشتر زیان آورند تا سودمند. اما نحوه نزدیک شدن به رئوس ذکر شده به اعتقاد من مشروعند و اغلب کار را بسیار جلو می اندازند. برای اینکه این نقاط کلی را در عمل پیاده کنیم ، باید ما خویش را با تک تک موارد موجود که علائق و نیاز های انسانی را بطور واقعی نشان

سئوال: ایده ها و نقد های شما امروزه بطور قطع برای همگی آشنا تر از همیشه است. مضاف بر اینکه نظرات و عقاید شما همچنان چون گذشته مورد احترام قرار می گیرند. در این رابطه با پشتیبانی شما از آنارشیسم چگونه برخورد می شود؟ بخصوص برای من جالب است که بدانم که انسانهایی که تازه شروع نموده اند با سیاست آشنائی پیدا نمایند و شاید در این فضا به این عقاید شما برخورد نمایند که شما از آنارشیسم پشتیبانی می نمائید، چگونه عکس العملی نشان می دهند؟ آیا این مسئله آنها را حساس می کند که آنها هم خود را با این مقوله مشغول سازند؟

جواب: شما خوب می دانید که فرهنگ غالب بر روشنفکران از "آنارشیسم" هرج و مرج، خشونت، بمب، و انهدام و امثال اینها را می فهمد. از این لحاظ بسیاری برایشان غیر منتظره است وقتی که من مثبت در باره آنارشیسم نظر می دهم و خویش را با مهمترین بنیان های خطی آنارشیسم تعریف می نمایم. اما من این احساس را دارم که اگر این سوء تفاهم ها رفع گردند آلمان آحاد مردم جامعه به خطوط اساسی آنارشیسم با نگاهی عاقلانه خواهند نگرست. اگر ما به مشکلات اختصاصی توجه نمائیم و چیزی مانند چگونگی شکل خانواده و یا این سئوال که چگونه اقتصاد در یک اجتماع آزاد و عدالت خواه سازماندهی می شود، را مورد بررسی قرار دهیم، در این صورت طبیعتا امکان های زیادی وجود خواهند داشت و بطور قطع نظرات و عقاید متفاوت هم همچنین. اما این کاملا طبیعی است. باید توجه نمود که حتی علم فیزیک هم بسیاری از چیزهای ساده را مثلا مثل اشعه آب زمانی که از لوله آب به کاسه دستشوئی جاری می گردد را چنین ساده نمی تواند توضیح دهد. اگر ما خویشتن را با سئوالات بسیار پیچیده و مشکل تری مشغول سازیم که برای زندگی جمعی انسانها از اهمیت خاصی برخوردار است، سپس به این خواهیم رسید که ما هیچ چیز نمی دانیم و فضای کافی و بسیار وسیعی برای اختلاف عقاید و تحقیقاتی چون بررسی مفید و روشنفکری امکانات وجود خواهد داشت که تمامی اینها کمک می نمایند تا این سئوالات را بهتر فهمید

سئوال: آنارشیسم شاید بیشتر از هر عقیده ای دیگری تحریف شده است. انسانهای مختلفی در این باره بسیار متفاوت می اندیشند. اغلب می بایست در ابتدا توضیح داد که تحت عنوان آنارشیسم چه فهمیده میشود؟ آیا شما این تحریف از آنارشیسم را بعنوان مانع می شناسید؟

جواب: اینگونه توجیحات همیشه مزاحمند. در این رابطه مشخص بخش بزرگی به ساختارهای موجود قدرت که از حقوق دیگران منفعت می برند بر میگردد که به لحاظ دلائل راست روانه شان نخواهند گذاشت که مردم بفهمند اصولا موضوع بر سر چیست. باید در اینجا داوید هومس را بخاطر بیاوریم در اثرش بنام " بنیان های فکری دولت". وی برایش غیر منتظره بود که ملت بطور کلی کسی را که بر آنان حکومت می نماید را بر قدرت می گذارند. وی به این نتیجه رسید که " از آنجائی که خشونت همیشه در دستان حکمفرمایان است، آنها هیچ پشتیبانی ندارند الا نظرات و افکار". از این بابت دولت ها تنها بر پایه افکار و نظرات است که استوار می باشند. این قاعده برای بی سیاست ترین و نظامی ترین دولت ها تا آزاد ترین و مردمی ترین آنان صدق (می نماید). (۱)

هومه مشاهده گر بسیار تیز بینی بود. گرچه او خودش با توجه به نرم های معین زمانی که در آن بسر میرد مطلقاً بعنوان ادیب شناخته نمی شد. مضاف بر اینکه وی تاثیر خشونت را دست کم گرفته و جدی نمی گرفت. اما مشاهدات وی بنظر من در شرایط کنونی درستند. بخصوص در اجتماعات آزاد که در آنان درست به همین دلایل هنر کنترل بر عقاید بسیار قوی گسترش یافته است. توصیف های تحریف شده و اشکال دیگر افکار تیره تنها بخشی منطقی از این تلاش برای زیر کنترل داشتن افکار است. آیا این تحریفات برای من مشکلی است؟ فقط میتوانم بگویم درست مثل این است که بگوئیم هوای بد می تواند مشکلی باشد. این تحریفات تا زمانی که تمرکز قدرت در دستان عده قلیلی از یک طبقه یا یک قشر از "کمیسارها" (۲) قرار دارد که چنین طرز تفکر هائی را در جهان پیاده می نمایند، وجود خواهند داشت. از آنجا که وابستگان این طبقه که بطور کل هم آنقدر ها هم زرنگ نیستند اما حداقل خوب میدانند که بهتر است تا خودشان را در مبارزه تن به تن با واقعیت ها و دلایل و برهان ها درگیر کنند و با تحریف ها، بهتان ها و مکانیسم های دیگر در آمیزند و خوب می دانند که قدرتمندان به اندازه کافی به ابزار و راه هائی مسلطند که آنان را در مقابل نقد به این عملکردهایشان محافظت نمایند. ما باید برای خودمان روشن کنیم که دلیل این پدیده ها چیست و تا آنجا که میتوانیم به مقابله با آن پردازیم. این بخشی از پروژه آزاد سازی خویشتن و دیگران می باشد و یا بهتر بگویم پروژه آزادسازی انسانهائی که با هم تلاش می کنند تا به این هدف برسند. این مسئله ساده لوحانه بنظر می رسد و همینطور هم هست اما من بیانی از این مادی تر برای زندگی انسانی و جامعه نمی شناسم که ساده لوحانه نباشد. همینکه آدم پوچی و هاپو. هوی خودستایانه و گزافه گوئی را که با آن اغلب وابسته است را یکدفعه کنار بگذارد.

سئوال: در باره گروه های دایر شده چپ چه می گوئید ، که حداقل از آنان انتظار می رود که بدانند آنارشسیسم در حقیقت چه می خواهد. آیا آنها در باره عقاید شما و موقعیت شما نسبت به آنارشسیسم متعجبند؟

جواب: اگر من منظور شما را از گروه های "دایر شده چپ" درست فهمیده باشم، آنها در باره عقاید من در باره آنارشسیسم زیاد متعجب نیستند، زیرا که این افراد در مجموع از نظرات من اصلاً چیزی نمی دانند. من اصلاً رابطه ای با این جمع ها ندارم. اصلاً آنها به هیچ چیز از چیزهائی که من می گویم و یا می نویسم اشاره ای نمی کنند. البته صد در صد همه را نمی گویم اما در آمریکا (در انگلستان و سایر جاها نه زیاد) در بخش های مستقل و منتقد کمی در باره اینکه چپ های دایر شده چه کسانی هستند ، میدانند. در واقع کمی در باره اون چیزی که من انجام می دهم و من در این بخش ها هم دوستان و آشنایانی دارم. اما اگر شما کتاب ها و روزنامه ها و نشریاتی را ملاحظه نمائید که در میان همان چپ های دایر شده بیرون می آید بعد خواهید فهمید من چه می گویم. آن چیزی که من می نویسم و یا می گویم در این جمع ها اصلاً مورد قبول نیست. البته موارد استثنائی هم وجود دارد اما از آنجا که عقاید من برای اینگونه چپ ها مورد قبول نیست پس باید از خود سئوال نمود که آیا باید از عکس العمل آنان متعجب بود. که بنظر من نه در هر حال جواب دادن به این سئوال ساده نیست .

سئوال: بسیاری به این توجه نموده اند که شما واژه های آنارشسیسم و سوسیالیسم

آزادمنش را در یک معنی بکار می‌برید. آیا این دو واژه برای شما یکی هستند؟ آیا آنارشیسم برای شما یک نوع سوسیالیسم است؟ یک کسی زمانی گفته است که آنارشیسم مانند "سوسیالیسم در آزادی" است آیا شما هم این برابر سازی را تأیید می‌کنید؟

جواب: در پیشگفتار کتاب دانیل گوپرنیس من همان ابتدا یک جمله از گفته های یکی از هواداران آنارشیسم در قرن گذشته را آورده ام که می‌گوید: "آنارشیسم گرده پهنی دارد و همه چیز را تحمل می‌نماید." چیزی که بطور سنتی بنام سوسیالیسم آزادمنش نام گرفته است، در واقع و همیشه جزئی از آنارشیسم بوده است. من در این پیشگفتار و جاهای دیگر تلاش نموده ام نشان دهم که من از آن چه می‌فهمم. با وجود اینکه همیشه گفته ام که به هیچ وجه من چیز تازه ای را بیان نمی‌کنم. من این ایده را از چهره های گذشته جنبش آنارشیستی که در پیشگفتار هم به آنان استناد می‌کنم برداشته ام. این آنارشیست ها خود را طور دیگری بیان میکنند تا سوسیالیست هایی که همزمان "طبقه جدید" روشنفکران رادیکال را محکوم می‌نمایند و از مبارزه مردم استفاده می‌کنند برای اینکه خودشان به قدرت دولتی برسند و خودشان در جلد خطرناک "بوروکراتی سرخ" فرو روند و از نام سوسیالیسم بهره برند. این آن چیزی است که باکونین از آن هشدار می‌دهد. من به عقاید رودلف روکرز استناد می‌نمایم که جریان های بسیار مهم آنارشیسم نقطه نظرات مثبتگرایان دوران روشنگری و مکتب لیبرالی کلاسیک را برداشته اند ، البته در بعد بسیار وسیع تری از آنچه که روکر نوشته است. بعلاوه تلاش کردم که نشان دهم که این ایده ها در تضاد عمده با ایدئولوژی و پراتیک مارکسیسم لنینیسم و همچنین با طرح های آزادی خواهی کنونی در آمریکا و بریتانیای کبیر و برخی دیگر از ایدئولوژی های غالب امروزی قرار دارد. ایدئولوژی هایی که جوهره شان از دید من در توجیه اشکال گوناگون اتوریته های غیر مشروع و برخا در توجیه استبداد واقعی بنظر می‌رسند.

سؤال: وقتی شما در باره آنارشیسم صحبت می‌کنید ، اغلب مثالی از انقلاب اسپانیا می‌آورید. انطور که بنظر می‌رسد، با این مثال ها شما مخصوصا دو منطق را در نظر دارید. اولی می‌گوید که انقلاب اسپانیا مثال خوبی برای "آنارشیسم در عمل" می‌باشد و همچنین شما تأکید نمودید که انقلاب اسپانیا نشان می‌دهد که کارگر ان با قدرت خویش به دمکراسی نهادینه دست خواهند یافت. منطق آنارشیسم در عمل و این دمکراسی نهادینه برای شما در نهایت یکی می‌باشد؟ آیا آنارشیسم فلسفه قدرت ملت است؟

جواب: من اعتقاد دارم که ، اگر آدم میخواهد از چیزی صحبت کند که از عقل سالم آدم بر میخیزد، لازم نیست حتما از لغات قلمبه سلمبه ای مثل "فلسفه" استفاده کند. لغات جنجالی و شعاری ما را جلو نخواهد برد. چیزی را که کارگران و دهقانان اسپانیایی قبل از اینکه انقلابشان از بین برده بشود، بدست آوردند، در تمام زمینه ها جالب و تحسین آمیز بود. واژه "دمکراسی نهادی" مال این ایام جدید است روند توسعه اش مقوله ای دیگر است . حتی اگر در مقاطعی با انقلاب اسپانیا هم خوانائی داشته باشد. یکی از نقاط قوت انقلاب اسپانیا بعد گسترده ای بود که در آن روند دمکراسی پایه ای رشد نموده بود. با توجه به تخمینات زده شده در حدود بیشتر از ۳ میلیون انسان در آن شریک بودند. در شهر ها به مانند روستا ها پروسه تولیدات توسط خود تولید کننده ها اداره و سازماندهی می‌شد.

سؤال: آیا این اتفاقی است که آنارشیست ها که بعنوان کسانی که مدافع آزادی های فردی هستند، همچنین در اداره جمعی جامعه هم موفق بودند؟ جواب: این اصلا اتفاقی نیست. جریانات درون آنارشیسم که من همیشه آنان را منطقی می دانم، خواهان یک جامعه سازمان یافته اجتماعی هستند که ساختارهای متفاوت دارد مثلا در محیط کار، در محل سکونت، و در انواع شکل های آزادانه دیگر که با یکدیگر موزونند و همواره از جانب کسانی که در آن سهیمند کنترل می شوند و نه از سوی کسانی که به لحاظ موقعیت شان تنها دستور می دهند. (بغیر از برخی از استثنا ها که بطور واقع بکار بردن اتوریته درست خواهد بود).

سؤال: آنارشیست ها در واقعیت به خود زحمت زیادی می دهند که دمکراسی را از پائین بنا کنند. اغلب آنها حتی متهم می شوند که " که با دمکراسی خیلی اغراق می کنند". با این وجود بسیاری از آنارشیست ها دمکراسی را اجمالا بعنوان مرکز فلسفه آنارشیسم نمی شناسند. آنارشیست ها سیاست خود را اغلب بعنوان تکلیفی برای سوسیالیسم و یا همچنین " فردیت" می دانند - اینکه از آنها شنیده شود در آنارشیسم موضوع بر سر دمکراسی است ، بعید بنظر می رسد. آیا شما اعتقاد دارید که ایده دمکراسی مرکز مشخصه آنارشیسم است؟

جواب: انتقاد آنارشیستی به "دمکراسی" اغلب نقدی بود به دمکراسی پارلمانی، طوری که این دمکراسی در مجموع بعنوان مانعی عمیق در جوامع گسترش یافته بود. دمکراسی آمریکائی بر بستر این نظریه به وجود آمد که از سوی جمز مادیسون در انجمن تهیه قانون اساسی در سال ۱۷۸۷ اشاره و گفته شده بود که " و وظیفه اصلی دولت در این نهفته است که اقلیت مالداران را در مقابل اکثریت مردم محافظت نماید". از اینجاست که وی در انگلستان به مردم هشدار میدهد(انگلستان آن زمان تنها کشوری بود که حداقل یک رابطه دمکراسی وجود داشت) که اگر زیادی حق تصمیم گیری مشترک از آنان گرفته شود ، آن زمان برای آنان رفرم ارضی و دیگر چیزهای وحشتناک دیگر به اجرا گذاشته خواهد شد. سیستم آمریکائی از آن زمان میبایستی چنان دقیق و محتاطانه به اجرا درآید که لزومی نباشد جلوی چنین جرمی بر علیه " حقوق مالکیت" را ببندند. اینکه از این حقوق میبایستی دفاع می شد (و حتی از الویت برخوردار می شد) برای آنان چیزی طبیعی بود. دمکراسی پارلمانی در چنین فضائی، بطور واقعی مستحق انتقاد تند و تیز جریانات آزادیخواه است. تازه من به بسیاری از مشخصاتی که در این فضا به چشم میخورند هنوز اشاره ای نکرده ام: برده داری برای مثال، یا برده داری مزدی (کارمزدوری)، که در تمامی قرن ۱۹ و حتی بعد ها هم ادامه اش در قرن ۲۰ که از سوی بسیاری از کارگران با شدت محکوم گردید ، بدون اینکه آنها به هیچ وجه از کمونیست و از آنارشیسم چیزی شنیده باشند

سؤال: مهم بودن دمکراسی پایه ای برای هر تغییرات بنیادی در جامعه روشن است. اما چپ ها در این مورد مشخص اغلب موضع روشنی نداشته اند. من بطور کلی صحبت می کنم ، نه تنها سوسیال دمکرات ها بلکه همچنین بلشویک ها یعنی در واقع هر دو سنت چپ که بیشتر یک حالت برگزیده را بجای کاربرد دمکراسی واقعی نشان می دهند. یکی از مثال های معروف در اینجا لنین است. او شک داشت که کارگران قادر باشند به تنهایی و با حرکت از فکر خویش ، فراتر از آگاهی اتحادیه

را در خود رشد دهند (۳). او اعتقاد داشت که کارگران نمی‌توانند آنسوی مسائل صنفی بلاواسطه خویش را ببینند. بآتریس وب، که عضو جامعه سوسیالیست فابیر بود و تاثیر زیادی بر حزب انگلیسی لابور داشت، بر این نظر بود که کارگران تنها به "مسابقات اسب دوانی" علاقمندند! از کجا این طرز تفکر برگزیده می‌آید و برای چه ما درست این نظر را پیش چپها می‌بینیم؟

جواب: من ترس دارم که در این باره چیزی نتوانم بگویم. اگر برای مثال منظور از "چپها" همچنين بلشویسم است، مطمئنا آنوقت من خودم را یک چپ نمی‌دانم. همانطور که من بارها بیان کرده‌ام، لنین از دید من یکی از بزرگترین دشمن های سوسیالیزم بود. این ادعا که کارگران تنها به "مسابقات اسب دوانی علاقه مندند" یک حرف چرت است که حتی کسانی که خیلی سطحی نگاهی به تاریخ جنبش کارگری می‌اندازند و یا نشریات زنده و مستقل کارگری را که در بیشتر مناطق و در شهرک های کارگری که زیاد هم از اینجا دور نیستند پخش می‌شود می‌خوانند به آن اعتقادی ندارند. مضاف بر این ما بیلان خارق العاده مبارزات شجاعانه کسانی که تحت تعقیب قرار داشتند و یا انسانهای استعمار شده ای را که در طول تاریخ همواره وجود داشتند و نقش آفرینند را داریم. به هائیتی یکی از فقیر ترین کشورهای جهان نظری می‌افکنیم. کشوری که از سوی فاتحان اروپائی در موقع ورودشان به این منطقه نام بهشت را گرفت و بعدا سرچشمه بخشی نه چندان ناچیز از ثروت اروپا گشت، آنچنان شیره اش کشیده شد که شاید دیگر هرگز هیچگاه نتواند روی پاهای خود قرار گیرد. در حالیکه در سال های گذشته دهقانان و کپره نشینان این کشور در بدترین شرایط زندگی بسر برده اند. زندگی که هرگز انسان های کشور های ثروت مند تصورش را هم نمی‌توانند بکنند، در این منطقه یک جنبش دمکراسی گسترده شکل گرفت که خود را از سازمانهای پایه ای جامعه تغذیه می‌نمود و داشت تمامی سد ها را می‌شکست و آنچنان کارش درست بود که من تا به کنون مانندش را ندیده‌ام. آدم باید یک سیاستمدار خیلی عقب افتاده و متحجر باشد اگر به این ماجرا نخندد که روشنفکران و سیاستمداران آمریکائی خیلی با خوشحالی اعلام نمودند که آمریکائی ها باید به هائیتی ها درس دمکراسی بدهند! آن چیزی را که مردم هائیتی بدست آوردند آن چنان درست بود که قدرتمندان از آن هراسناک گشته و باز هم دوباره به ترور متوسل شدند. باید توجه نمود که ابعاد این ترور ها بسیار وسیع تر از آنچه بود که در افکار عمومی اعلام گردید. البته هائیتی ها هم تا هم اکنون مبارزه را کنار نگذاشته اند. این مبارزه مردم هائیتی بما نشان داد که کارگران تنها عشق به "مسابقات اسب دوانی" ندارند!

سؤال: در این رابطه من چند جمله از روسو را که بارها تکرار کرده‌ام بخاطر می‌آورم که می‌گوید: "من وقتی مردم وحشی لختی را می‌بینم که از اروپائیان پول پرست متنفرند و تنها برای حفظ استقلال خویش با شکم گرسنه آتش و شمشیر و مرگ را تحمل می‌کنند، آنزمان می‌فهمم که بردگان هیچگاه از آزادی خود نخواهند گذشت". شما در آثارتان همیشه در باره نقش قدرتمندان و نقش ایده های رهبرمنشانه در جوامعی چون جامعه ما صحبت کرده‌اید و دلائلی آورده‌اید که ثابت می‌کند در دمکراسی "اروپائی" و یا دمکراسی پارلمانی موانع اساسی وجود دارد که این موانع از شرکت واقعی مردم در تصمیم گیری ها جلوگیری می‌نماید. زیرا که مردم اگر بطور

واقعی در تصمیم‌گیری‌ها شریک باشند از تقسیم نابرابر ثروت بنفع مالکان جلوگیری می‌نمایند. شما این مسئله را خیلی خوب و مدلل مطرح نموده‌اید اما همچنین شما تز هائی هم داده‌اید که برخی از آدمها را شوکه می‌نماید. مضاف بر این شما سیاست رئیس‌جمهور جان اف کندی و سیاست لنین را با هم مقایسه نموده‌اید و این دو سیاست را کم و بیش همسان دانسته‌اید. از این تحلیل شما طرفداران کندی و همچنین طرفداران لنین شوکه شده بودند. می‌توانید کمی در باره این مسئله صحبت کنید؟

جواب: من نظریه روشنفکران لیبرال دستگاه کندی را با نظریه لنینیسم همسان نکرده‌ام اما من در این باره به چند تشابه حیرت‌انگیز اشاره کرده‌ام که باکونین تقریباً ۱۰۰ سال پیش در نظریاتش در باره "طبقه جدید" پیش‌بینی نموده بود. در این رابطه من به چند جمله از روبرت مک‌نامارا استناد می‌کنم که وی می‌گوید "اگر ما می‌خواهیم واقعا "آزاد" باشیم باید مدیران را بیشتر کنترل کنیم. وی همچنین می‌گوید که خطر واقعی برای دموکراسی عدم وجود مدیریت صحیح و حمله به نظرات و منطق هاست". در این بیان مک‌نامارا کافی است که چند کلمه را جایجا کنید آنوقت نظریه ثابت لنینیسم را در آن خواهید دید. من توجه‌ها را به این جلب نمودم که ریشه این طرز تفکر رهبرمنشانه در هردو ایدئولوژی ذکر شده بسیار عمیق است. من نمی‌دانم چه چیزی در این بیان من شوکه کننده است. بعلاوه من در این باره چیز بیشتری نمی‌توانم بگویم. من تنها برخی از گفته‌های مشخص را با هم مقایسه نمودم و آنهم از دیدگاه خودم بدون اینکه اغراق کنم کمی به مقایسه پرداختم. شاید من اشتباه می‌کنم اما این اشتباه را کسان دیگر باید با دلیل و مدرک به من توضیح دهند و بگویند اصل قضیه چیست.

سؤال: وقتی از "لنینیسم" صحبت میشود منظور یک شکل خاص مارکسیسم است که توسط لنین تکامل پیدا کرد. شما می‌خواهید بگوئید که نکاتی از لنینیسم که انتقادآمیز است با نظریه مارکس فرق اساسی دارد؟ آیا شما پیوستگی میان نظریات مارکس با آنچه که بعداً در عمل بنام لنینیسم اجرا شد می‌بینید؟

جواب: باکونین خیلی قبل‌تر از به وجود آمدن لنینیسم هشدار داده بود که "بوروکراسی سرخ" باعث پیدایش بدترین شکل دولت‌های استبدادی میشود که خود را در رده‌های بالا همواره از طرفداران آقای مارکس می‌دانند". اما در میان هواداران مارکسیسم هم گرایش‌های متفاوتی وجود داشت: پانه کوئک، رزا لوگزامبورگ، ماتیچ، و دیگران نظراتشان کاملاً با لنین فرق میکرد و نظر آنان در بسیاری از موارد شبیه آنچه‌ای است که آنارشی‌سندیکالیسم می‌گوید. کورش و دیگران در باره انقلاب اسپانیا از دیدی مثبت حرکت نمودند. میان مارکس و لنین پیوستگی هائی وجود دارد اما چنین پیوستگی هائی هم میان مارکس و آن مارکسیست هائی هم که لنین و بلشویسم را بطور جدی رد میکردند وجود دارد. همچنین برای بحث در باره این مقوله کارهای چاپ شده شانیس که در این اواخر در باره برخورد های بعدی مارکس به انقلاب دهقانان بیرون داده شده‌اند، بسیار کمک کننده است. در هر حال من در واقعیت تا بحال بطوری علمی خویش را با نظرات مارکس درگیر و مشغول نکرده‌ام و به این خاطر نمی‌خواهم در این باره به قاضی بروم.

سؤال: همین اواخر مقاله شما را بنام "اشاراتی به آنارشیسم" که سال قبل در بولتن مباحثات آمریکا مجدداً چاپ گشته بود مرور کردم. در این مقاله شما در باره نظرات آغازین "مارکس جوان" مانند از خودبیگانگی سرمایه داری، نظر داده بودید. آیا شما اعتقاد دارید که زندگی و آثار مارکس در دو فاز متفاوت تقسیم می شوند: فاز آغازین که وی یک سوسیالیست لیبرال بوده و فاز دیر تر یعنی زمانی که او نظراتش از اُتوریته خاصی برخوردار است؟

جواب: مارکس جوان تاثیرات زیادی از محیط پیرامونی آزمائش گرفته بود و به این لحاظ در افکار آزمائشی وی تشابهات بسیاری با تفکرات کلاسیک لیبرالیسم دیده میشود مضاف بر این منطق های دوران روشنگری و دوران رمانتیک فرانسوی و آلمانی هم در عقاید وی بی تاثیر نبود. در هر حال من تا کنون با این سؤال بطوری ریشه ای برخورد نکرده ام که بتوانم حکمی قطعی و منطقی صادر کنم. اما من شخصا بر این نظرم که مارکس جوان قویا متأثر از دوران پایانی روشنگری در اروپا بود در حالیکه وی بعد ها محققی منتقد و فعال در ارائه بدیل سرمایه داری بود و هرگز در باره بدیل های سوسیالیسم چیزی برای گفتن نداشت. اما همانطور که اشاره کردم این نظر من می تواند کاملاً سطحی باشد. ادامه دارد.....